

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در این بحث استصحاب احکام اعتقادی یا امور اعتقادی، ما اول کلام مرحوم آخوند را ذکر کردیم و بعد هم کلام مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامهما) مطرح شد و بحث به اینجا رسید که تفاوت و فرق بین کلام مرحوم آخوند و کلام مرحوم شیخ در چیست؟ که از همین بیان تفاوت و فرق ما کم کم به تحقیق در مطلب برسیم. از کلام مرحوم آشتیانی یک اشکالی را در جلسه گذشته بر مرحوم شیخ ذکر کردیم و آن اشکال را پاسخ دادیم.

اشکالی دیگر از مرحوم آشتیانی به مرحوم شیخ

مرحوم آشتیانی بعد از اینکه به قول خودشان یک مقدمه‌ای را برای بحث مطرح کردند که در ضمن این مقدمه همان اشکالی بود که بر شیخ وارد کردند می‌فرمایند ما اینجا سه تا بحث داریم و مرحوم شیخ در کلماتش در رسائل بین این سه تا بحث خلط کرده؛ یک بحث استصحاب در خود احکام امور اعتقادی است، یک بحث در خود استصحاب معتقد است و بحث سوم استصحاب احکام مترتبه‌ی بر معتقد است، ما سه تا عنوان داریم که مستصحب یکی از این سه عنوان است، باید ببینیم کدام یک از این سه عنوان است، مستصحب ما در مسائل اعتقادی آیا آن احکام شرعیه‌ی متعلقه‌ی به امور اعتقادی است یا مستصحب ما خود معتقد است یا مستصحب ما احکام شرعیه‌ی مترتبه‌ی بر معتقد است؟

مثلاً در این مثال يجب الاعتقاد بالنبوة که مراد از يجب وجوب شرعی است شرعاً واجب است این می‌شود حکم، چه چیز واجب است؟ اعتقاد به نبوت. نبوت معتقد ما می‌شود، بعد بر این نبوت یک احکام شرعیه‌ای هم واجب است مثل وجوب اطاعت، که شارع فرموده است **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**. مرحوم آشتیانی می‌فرماید این سه تا را ما باید جداگانه مورد بحث قرار بدهیم.

کلام مرحوم اصفهانی در بحث (اشکال به مرحوم آشتیانی)

نظیر این تقسیم البته به دو صورت (نه سه صورت) در کلام مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) آمده و یک نکته‌ای هم در عبارت مرحوم آشتیانی هست و هم در عبارت مرحوم اصفهانی. مرحوم آشتیانی وقتی که تحقیقش را ذکر می‌کند در اثناء تحقیقش می‌فرماید استصحاب در امور اعتقادی مجرد یک فرض است، می‌فرماید لم نقف علی مسئله فی الاصول یقطع بثبوتها فی الثابت ثم یشک فی بقاءها در اصول اعتقادی اصلاً یک مورد هم نداریم که قطع سابق به ثبوتش باشد و شک لاحق در بقاءش، بعد می‌گویند بل لا یعقل ذلک فی کثیر من الموارد، معقول نیست در بسیاری از موارد، چرا؟ لثبوتها ببراهین العقلیه، چون یک

برهان‌های عقلی خیلی محکم دارد و یقین سابق و شک لاحق در آن معنا ندارد.

مرحوم اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) بحث را سه صورت نمی‌کند، دو صورت می‌کند؛ (1) استصحاب در احکام اعتقادی، یعنی ما مستصحب را آن احکام متعلق به امور اعتقادی قرار بدهیم. (2) استصحاب را در معتقد قرار بدهیم. ایشان که به معتقد می‌رسد در خود احکام می‌گوید اگر بگوئیم یقین به وجوب داشتیم سابقاً و شک لاحق در آن وجود دارد این هم مجرد فرض است در احکامش این حرف را می‌زند، در احکام متعلقه‌ی به امور اعتقادی بگوئیم یک یقین به وجوب و شک در بقاء، می‌فرماید این مجرد فرض است.

می‌گوید بله، یقین به عدم وجوب، حالا یا در ازل یا در اوایل شریعت؛ بگوئیم یک امر اعتقادی واجب نبوده، ازلاً واجب نبوده یا در اوایل شریعت واجب نبوده، و بعد شک پیدا می‌کنیم که بالأخره در اثناء شریعت، شریعت این را واجب کرده یا نه؟ می‌فرمایند این در غیر اصول ضروریه لیس مجرد فرض، احتمال می‌دهم که مرحوم اصفهانی نظر دارد به کلام مرحوم آشتیانی، یعنی این عبارت مرحوم آشتیانی را دیده که آشتیانی می‌گوید این بحث مجرد فرض، بحث در استصحاب در امور اعتقادی، ولو اینکه در قسم دوم که می‌گویند آنجا این را می‌گوید ولی ظاهراً این است که می‌خواهد بگوید اساس این بحث در یک بحث فرضی است، استصحاب در امور اعتقادی است، ولی مرحوم اصفهانی می‌فرماید در باب احکامش اگر بخواهیم بگوئیم یک یقین به وجوب اعتقاد به یک شیئی بوده و بعداً شک حاصل می‌شود این مجرد فرض، اما این طرف می‌شود بگوئیم یک امر اعتقادی مثلاً وحشت القبر یا فشار قبر، بگوئیم در ازل که واجب نبوده اعتقاد به این، نمی‌دانیم بعداً که شریعت آمده این را واجب کرد یا نه؟ استصحاب کنیم عدمش را.

در احکام می‌فرماید فرض دارد به این نحوی که بیان شد، در خود معتقد هم مرحوم اصفهانی تصریح می‌کند در دو مورد ما فرض داریم، یکی در مورد امامت است و یکی هم در مورد نبوت است که بعداً کلام ایشان را بخواهیم بگوئیم این را توضیح می‌دهیم، پس خود این یک نکته‌ای است که آیا این بحث یک بحث فرضی است که ما داریم، اصلاً مثال خارجی ندارد فقط داریم یک بحث فرضی می‌کنیم و می‌گوئیم علی فرض این آیا استصحاب جریان دارد یا نه؟ علی فرض یقین در امور اعتقادی و شک آیا استصحاب جریان دارد یا خیر؟ که این بیان مرحوم اصفهانی بیان دقیقی است و می‌تواند جواب برای مرحوم آشتیانی باشد.

می‌گوئیم در زمان حضور امام (علیه السلام) اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) واجب بوده، وجوب شرعی داشته. الآن که زمان یک امام دیگری است، زمان امام دوازدهم (عج) است آیا اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین باز واجب است یا نه؟ البته ادله‌ای که داریم که شیعه کسی است که اعتقاد به امامت همه‌ی ائمه معصومین داشته باشد نه اینکه فقط یک امام! نمی‌شود بگوئیم کسی به حضرت حجت (عج) اعتقاد دارد و به امیرالمؤمنین اعتقاد ندارد ولی این امامتی که می‌گوئیم امامت به عنوان یک منصب مجعول است که توضیح می‌دهیم، خود مرحوم اصفهانی هم در باب امامت مسئله را تصویر کرده و هم در باب نبوت و نکته‌ی دقیق هم در کلام اصفهانی در ردّ بر مرحوم آخوند است که بعد از کلام آشتیانی آن را نقل می‌کنیم.

بازگشت به کلام مرحوم آشتیانی

ما فعلاً این سه صورتی که مرحوم آشتیانی کرده را بگوئیم و بعد این ادعایی که مرحوم آشتیانی دارد که مرحوم شیخ خلط کرده ببینیم آیا این ادعای آشتیانی درست است یا خیر؟ این را می‌خواهیم بررسی کنیم.

مرحوم آشتیانی می‌فرمایند در مورد خود احکام امور اعتقادی ما باید ببینیم مبنا چیست؟ آیا مبنا این است که عقد القلب و یقین یک چیز است یا عقد القلب و یقین دو چیز است؟ که این را مفصل بحثش را گفتیم. اگر قائل شدیم که عقد القلب همان یقین است، یقین هم همان عقد القلب است اصلاً تغایری بین اینها وجود ندارد، اگر این را گفتیم، ایشان می‌فرماید وقتی گفتیم عقد

القلب همان یقین است تا یقین از بین رفت دیگر وجوب معنا ندارد، شما وقتی می‌گوئید اعتقاد به نبوت واجب است و بعد می‌گوئید این اعتقاد این عقد القلب مساوی با یقین است، باید یقین در آن باشد، وقتی یقین نبود اینجا دیگر این حکم خود به خود منتفی می‌شود. با استصحاب شما ظن را به دست می‌آورید اصلاً استصحاب که یک دلیل ظنی است بر فرضی است که تحصیل علم و یقین برای ما ممکن نباشد، حالا اگر گفتیم یک امر اعتقادی داریم، اعتقاد و عقد القلب هم همان یقین است اینجا تحصیل این یقین بر ما واجب است و باید برویم سراغ تحصیل یقین و مجالی برای استصحاب باقی نمی‌ماند.

می‌فرمایند إن قلنا إن الاعتقاد عين اليقين، اینجا نتیجه این است که استصحاب جریان پیدا نمی‌کند برای اینکه به مجرد اینکه شک به وجود می‌آید یقین از بین می‌رود و وقتی می‌گوئیم اعتقاد عين یقین است، وقتی می‌گوئیم يجب الاعتقاد بالنبوة یعنی يجب تحصیل اليقين بالنبوة، باید برویم سراغ تحصیل یقین، دیگر مجالی برای استصحاب در اینجا وجود ندارد.

مبنای دوم این است که بگوئیم اعتقاد غیر یقین است.

اینجا یک استدراکی دارند که می‌گویند اگر اینطوری شک کنیم و بگوئیم یک زمانی تحصیل یقین به نبوت واجب بوده، الآن شک می‌کنیم تحصیل یقین به نبوت واجب است یا نه؟ می‌فرماید اینجا جریان استصحاب مانعی ندارد، یعنی بگوئیم خود این وجوب، فرض کنیم از اول شارع فرموده بود يجبُ تحصیل اليقين بالنبوة، می‌گوئیم در صدر اسلام برای مردم در زمان آن زمان واجب بوده، برای ما چی؟ شک می‌کنیم همین وجوب را استصحاب می‌کنیم، نعم لو فرض وقوع الشك في اصل وجوب تحصیل اليقين في زمان و ارتفاعه بعد علمه بوجوبه عليه سابقاً أمكن القول بجريان الاستصحاب فيه، در خود این امکان استصحاب هست. پس این معنای اول.

پس آشتیانی می‌گوید در خود استصحاب در احکام اگر گفتیم اعتقاد عين یقین است وجوب الاعتقاد یعنی وجوب تحصیل اليقين، پس شک فایده ندارد، با استصحاب هم تحصیل یقین نمی‌توانیم بکنیم، مبنای دوم این است که بگوئیم اعتقاد غیر از یقین است، اعتقاد در قلب یک چیزی است و یقین چیز دیگری است، بعد می‌فرمایند اینجا هم روی این فرض دو مبنا وجود دارد، آنهایی که می‌گویند اعتقاد غیر از یقین است، یک گروه می‌گویند الاعتقاد من العوارض اللاحقة لليقين، یک عده می‌گویند نه، از عوارض یقین نیست، جدای از یقین است، در نفس انسان یقین یک چیزی است و اعتقاد یک چیز دیگری است این یک حقیقتی دارد و آن یک حقیقتی دارد.

می‌فرمایند اگر باز فرض اول را گفتیم که اعتقاد از عوارض یقین است باز اینجا وقتی یقین از بین رفت این اعتقاد هم دیگر معنا ندارد، وقتی معروض از بین برود عارض هم از بین می‌رود پس باز باید دو مرتبه یقین حاصل شود و با استصحاب یقین حاصل نمی‌شود.

اما اگر گفتیم اعتقاد غیر از یقین است و از عوارض یقین هم نیست، اینجا با حصول شک ضربه‌ای به اعتقاد نمی‌خورد می‌فرمایند اگر اینجا ما استصحاب را از باب اخبار حجت دانستیم استصحاب جریان دارد اما اگر گفتیم استصحاب از باب حصول ظن حجت است، آشتیانی اینجا می‌گوید ما باید ببینیم آن دلیلی که می‌گوید ظن معتبر است آیا بناء العقل است یا انسداد است؟

اگر باز بناء العقل قرار دادیم مانعی ندارد می‌گوئیم عقلاً بناءشان این است که در چنین مواردی ظن حجیت دارد و با استصحاب ما این ظن را درست می‌کنیم، اگر گفتیم دلیل حجیت دلیل انسداد است می‌گویند انسداد در فروع با انسداد در اصول یک فرقی بین‌شان وجود دارد، در فروع دیگر و احکام اگر یک فقهی انسدادی شد این راهی ندارد جز اینکه بگوید من اگر ظن به یک حکم شرعی پیدا کردم این برای من اعتبار دارد، اما اگر ما گفتیم در اصول اعتقادات انسداد علم وجود دارد نمی‌توانیم علم پیدا کنیم،

می‌فرماید نتیجه‌اش این نیست که ظنّ به یک امر اعتقادی کفایت می‌کند بلکه در امور اعتقادی باید بگوئیم ما متدینیم و معتقدیم به آنچه که در واقع هست، در انسداد در اصول اعتقادات مرحوم آشتیانی می‌فرماید نتیجه‌اش اعتبار ظن نیست، بگوئیم ظنّ به یک امر اعتقادی هم پیدا کردم کفایت می‌کند. بلکه اگر ما قائل به انسداد شدیم باید بگوئیم من واقع را نمی‌دانم اما من ملتزم و معتقد و متدین هستم به آنچه در واقع هست.

می‌گوئیم اگر از اخبار باشد تعبداً اینجا مسئله تمام می‌شود چون بین اعتقاد و یقین نه ملازمه‌ای است نه عارض و معروضی، یقین رفته و استصحاب می‌آید مشکوک ما را نازل منزله‌ی یقین قرار می‌دهد و وجوب اعتقاد را استصحاب می‌کنیم. ولی اگر استصحاب را از باب ظن بگوئیم حجّت دارد اینجا حرفی که مرحوم آشتیانی دارد این است که ما باید به آن دلیلی که می‌آید استصحاب را از باب ظن حجّت می‌کند نگاه کنیم آن دلیلش یا بناء العقل است، اصلاً شاید تا حالا این مطلب را نشنیده بودید، آنهایی که می‌گویند استصحاب از باب ظن حجت است غالباً در ذهن‌تان این است که از باب عقل می‌گوئیم، عقل هم با بناء العقل اینجا یکی است، یا بگوئیم از راه عقل به بناء العقل است و یا از راه انسداد وارد می‌شود اگر از راه بناء العقل وارد شدیم باز بناء العقل اینجا ظن را جاری می‌دانند، می‌گوئیم حالا که یقین به نبوت نیست ما با استصحاب ظن به نبوت پیدا می‌کنیم، در نتیجه می‌شود يجب الاعتقاد بهذا المظنون، نتیجه‌ی استصحاب روی بناء العقل روی همه مبانی‌ای که گفتیم اعتقاد علم یقین است و از عوارضش هم نیست، استصحاب از باب ظن حجّت باشد روی بناء العقل می‌شود يجب الاعتقاد به این نبوت مظنونه، اگر گفتیم از باب انسداد حجّت است می‌فرمایند انسداد در حصول نسبت به مظنون فایده ندارد.

شما باید روی انسداد بگوئید من تدین بما هو فی الواقع پیدا می‌کنم و برای این هم دیگر نیاز به استصحاب نیست.

یعنی اگر اعتقاد قلبی، تدین متعلقش حرف اعتقادی بود آن تدینش هم می‌شود از امور اعتقادی، اگر متعلقش یکی از امور فردی بود آن هم می‌شود فردی [5].

دو مورد دیگر هم مانده، عبارت آشتیانی را هم ببینید، بحر الفوائد واقعاً بحر الفوائد است و مطالب زیادی دارد و فردا ان شاء الله دنبال می‌کنیم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] بحر الفوائد فی شرح الفرائد (ویرایش سوم)، ج 7، ص: 217 و 218: إنه إن قلنا بأن الاعتقاد عين اليقين فلا إشكال في عدم جریان الاستصحاب في وجوبه كما عرفت عدم تعقل جریان الاستصحاب في نفسه؛ ضرورة ارتفاع اليقين بالشك؛ لأن مرجع وجوب الاعتقاد على هذا التقدير إلى وجوب تحصيل العلم به. على ما عرفت سابقاً. و مفروض الكلام في الاستصحاب في الأحكام الشرعية بعد العجز عن تحصيل العلم، فمهما يمكن تحصيل الاعتقاد و اليقين بالنبوة مثلاً فلا إشكال في وجوبه، فإذا حصل العجز عن تحصيل اليقين به فلا معنى لاستصحاب وجوب تحصيل اليقين.

نعم، لو فرض وقوع الشك في أصل وجوب تحصيل اليقين في زمان و ارتفاعه بعد علمه بوجوبه عليه سابقاً أمكن القول بجريان الاستصحاب فيه بعد فرض العجز عن تحصيل العلم بهذا الحكم في الشريعة فتدبر.

و إن قلنا بأنه أمر اختياريّ غير اليقين فإن قلنا بكونه من عوارض اليقين فذلك لأن عوارض اليقين و الأحكام المختصة به لا يعقل بقاؤها بعد فرض عدم اليقين كما هو واضح، و إن لم نقل بكونه من عوارض اليقين فلا إشكال في إمكان الحكم بثبوته على القول بحجية الاستصحاب من باب التعبد.

وَأَمَّا عَلَى الْقَوْلِ بِحُجِّيَّتِهِ مِنْ بَابِ الظَّنِّ فَلَا بَدَّ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ دَلِيلُهُ عَلَى فَرْضِ تَسْلِيمِ حَصُولِهِ هَلْ هُوَ بِنَاءُ الْعَقْلَاءِ أَوْ بَرَهَانُ الْإِنْسَادِ؟ فَإِنَّهُ يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ عَلَى الْأَوَّلِ بِوُجُوبِ اتِّبَاعِ الظَّنِّ فِي الْمَقَامِ وَهَذَا بِخِلَافِ الثَّانِي؛ فَإِنَّ بَرَهَانَ الْإِنْسَادِ فِي الْفُرُوعِ لَا يَقْتَضِي بِحُجِّيَّةِ الظَّنِّ فِيهِ وَفِي نَفْسِهِ لَا يَجْرِي عَلَى مَا عُرِفَتْ تَفْصِيلُ الْقَوْلِ فِيهِ فِي الْجُزْءِ الْأَوَّلِ مِنَ التَّعْلِيلَةِ: مِنْ أَنَّ قَضِيَّةَ إِنْسَادِ بَابِ الْعِلْمِ فِي الْأَصُولِ هُوَ التَّوَقُّفُ وَالتَّيَدُّنُ بِمَا هُوَ الثَّابِتُ فِي الْوَاقِعِ، لَا التَّيَدُّنُ بِمَقْتَضَى الظَّنِّ هَذَا كُلَّهُ فِي اسْتِصْحَابِ وَجُوبِ الْإِعْتِقَادِ.